

# بحران بوم‌شناختی و مسأله‌ی ارضی در چشم‌اندازی جهانی-تاریخی/جی‌سون مور

بحران-بوم‌شناختی-و-مسأله‌ی-ارضی-در- /http://sovietbeing.wordpress.com/2013/11/24/چش

مقدمه‌ی مترجم: آلودگی اخیر هوای تهران، اهواز و زنجان، مسأله‌ی رود کارون و ... نشان می‌دهند که باید به طور جدی مسائل بوم‌شناختی را مدنظر قرار دهیم. البته عجیب است که این مشکلات یا به هیچ کنشی منجر نمی‌شوند و یا بسیار بدتر، واکنشی مقطعی را برمی‌انگیزند که هرگز نمی‌تواند به ریشه بحران چنگ بزند: در حالیکه محیط‌زیستی‌های زنجان تعطیلی کارخانه‌ی «روی زنجان» را به هم تیریک می‌گفتند، نه هیچ کس از دیگر آلاینده‌های سرطان‌زا سخنی به میان آورد و نه از بیکاری کارگران کارخانه. ترجمه‌ی این متن کوششی است برای مطالعه‌ی مسائل زیست‌محیطی به مثابه‌ی مسأله‌ای تاریخی و نه طبیعی.

\*\*\*

در اینجا می‌خواهیم درباره‌ی مسأله‌ی زمین یا ترجیحاً مسائل زمین صحبت کنیم. صیغهی جمع واجد اهمیت است. ما در جهان-نظامی مدرن زندگی می‌کنیم که به طرز بیسابقه‌ی پیچیده و ناموزون است. در زمانه‌ی ما حتی خود آن چیزی که لوکاچ «دیدگاه کل‌نگر» مینامیدش متکثر شده است. باید اضافه کنیم دیدن تکثر بسیار اهمیت دارد. مسائل ارضی بیش از آنکه منحصر بفرد باشند به طور متقابل تعیین به همان اسلوبی که این روزها در علوم اجتماعی انتقادی به طور گسترده رواج 7٪کنند. اما 8% پیدا کرده است و چنین گفته می‌شود که امر محلی و امر جهانی به یک اندازه در شکلگیری هم مؤثرند. بله، دگرگونیهای محلی-منطقه‌ای همواره تعارضات نیرومندی را به بار آورده‌اند و به شیوه‌ی بیچون و چرا به جغرافیا، آهنگ انباشت و قدرت جهان شکل داده‌اند. اجزا کل را میسازند و کل به اجزا شکل میدهد. اما این رابطه آن قدرها هم مبتنی بر برابری نیست.

اگر پیشتر این موضوع چندان واضح نبود، در جریان بحران سال 2008 دیگر همه فهمیدند که کشت و زرع یکی از قطعیت‌ترین میداین نبرد جهانیسازی نولیبرال است – مایلم بگویم قطعیت‌ترین میدان نبرد آخرین تلاش نولیبرال‌ها این بود که کشت و زرع را با ملغمه‌ای از خط مشیهای ارضی-صادراتی، به هیأت سرمایه درآورند. میتوان ناسازگاری این خط مشیها با صنعت جهانی را در نسبت مستقیم کشاورزی با خاک یافت. آنان به واسطه‌ی برنامه‌ی ارضی-بوم‌شناختیشان دل و جرأتی پیدا کرده‌اند و از غلبه بر بحران سخن می‌گویند. ما نباید اجازه دهیم سودهای کوتاه مدت از صنعت غذا و واقعیت انکارناپذیر بحران را تیره و تار کند. افزایش قیمت غذا – یا بر طبق گزارشات □□□□□□□□□□ بالاترین میزان ارزشهای واقعی از 1845 بدین سو – بدین معنی است که قیمت سراسری (باز) تولید نیروی کار جهانی افزایش یافته است. این وضعیت را نمیتوان همچون «قرن طولانی» نوزدهم، با وحدت منابع گسترده‌ی دهقانی در جهان استعماری حل و فصل کرد. چرا که نیروی ارتش ذخیره‌ی «پنهان» زیر سایه‌ی صنعتی‌سازی وحشتناک چین، از دست رفته است.

نمی‌خواهم اینطور تلقین کنم که رژیم بوم‌شناختی نولیبرال نیمه شب رخت بر خواهد بست. اینطور نخواهد شد. اما واضح است که رژیم ارضی-بوم‌شناختی نولیبرال که طی بحران دهه‌ی 1970 سر و شکل گرفت دیگر نا ندارد. این موضوع به خودی خود پدیده‌ی تازه‌ای نیست. ما در شش کشور سابقاً پیشرفته‌ی سرمایه‌داری جهان، شاهد توفیق رژیمهای بوم‌شناختی بودهایم که سرنوشت امواج ادواری نظام اجتماعی و توسعه‌ی جغرافیایی را تعیین کرده‌اند. اگر چه در دوره‌ی تاریخ مدرن، صنعت بزرگ-مقیاس فکر و خیال مارکسیستها را به خود مشغول داشته است، اما پیداست که انقلابهای صنعتی و دهقانی

دو لبهی یک قیچیاند. بدون کارخانجات قرن هفدهمی قند و شکر باربادوس، حتی نمیشد به کارخانجات قرن نوزدهمی منسوجات منجستر فکر کرد. امواج عظیم تکامل جهان صرفاً توسط قدرت دولتی و مبارزه طبقاتی، سازماندهی تولید صنعتی و ظهور اشکال جدید تشکیلات تجاری پدید نیامده‌اند. انقلابهای ارضی-بومشناختی نیز با گسترش مازاد کشاورزی و مواد خام، به همان اندازه تأثیرگذار بوده‌اند. بیدلیل نبود که ریکاردو از این میترسید که افزایش قیمت مواد خوراکی در اوایل قرن نوزدهم، تکامل صنعتی انگلستان را در نطفه خفه کند. و از قضا در این مورد، او تنها کسی نبود که میترسید انقلاب صنعتی به رهبری انگلستان و ظهور قدرت جهانی بریتانیا بدون بازسازماندهی کشاورزی جهانی امکان ناپذیر بود. زیرا به هر حال کارگران «کارگاه جهان» به غذا نیاز داشتند. کارگران انگلیسی نان و مربایی را میخوردند که از گندمهای غرب آمریکا و شکر هند غربی ساخته شده بود. فقط آنها نبودند بیشتر کارفرمایان بلندپرواز نیز میوههای فتوحات جهانی سرمایه‌داری را نوش جان میکردند. آن هم فتوحاتی که به قیمت گزاف جنگلدایی، نسلکشی و اتلاف خاک مرغوب، باعث ارزانی مواد خوراکی میشدند. میتوان پرسید امروز قرار است غذای صدها میلیون کارگر چینی از طریق چه روندهایی تأمین شود؟

بعید میدانم که همان پاسخهای قدیمی جوابگوی این مسأله باشند. در قرن شانزدهم ثروتمند شدن هلند لهستان بود. انگلستان قرن نوزدهم ایرلند، حوزه (Vistula) «مرهون حبوبات ارزان» ویستولا کارائیب و غرب آمریکا را داشت. وقتی ایالات متحده به ابرقدرتی جهان رسید، علاوه بر جنوب آمریکا (که پس از 1945 کاملاً تبعیض نژادی را کنار گذاشته و به روی همه باز شده بود) کالیفرنیا و آمریکای لاتین، هنوز غرب آمریکا را هم داشت. از مکزیکی بگیر تا چین، تصرف سرسامآور املاک دهقانان آبخور رژیم ارضی-صادراتی نولیبرالی بوده است. در تمام موارد، مازاد سرنوشتساز مواد خوراکی از مناطق سرحدی بکر به دست آمده و با بیشینه‌سازی بارآوری سرمایه‌داری چندین برابر شده است. گرچه بایوتکنولوژی و اصلاح ژنتیکی طی دو دهه اخیر فرایند انباشت جهانی را تسهیل کرده‌اند، اما نتوانستند در آن کاری که انقلابهای کشاورزی پیشین انجام داده بودند توفیقی حاصل کنند: گسترش مازاد و پایین آوردن قیمت مواد خوراکی. بله، ما میتوانیم مزارع سویای ژنتیکی را در مکانهایی چون برزیل مد نظر قرار دهیم و افزایش محصولاتشان را ببینیم. بازگشت مرکزیت کشت و زرع جهان به برزیل پژوهی از جهش بزرگ قند و شکر در قرن هفدهم است. اما این امر بیش از آنکه گسترش مازاد نسبی غذا را نوید دهد، صرفاً انقباض آن را به تأخیر میاندازد. <sup>2</sup> انقلاب سبز (در ایران انقلاب سفید - م.) دهه‌های 60 و 70 این کار را انجام داد که آن هم صرفاً معجزه‌های تکنولوژیک نبود. انقلاب سبز به همان - روندهای سرحدی بستگی داشت که از قرن شانزدهم بدین سو، انباشت را تضمین کرده‌اند حصارکشی و بهره‌کشی از طبیعت به عنوان هدیه‌های مجانی. انقلاب سبز عبارت بود از تصرف بهترین زمینها و استخراج منابع آب زیرزمینی با سرعتی بیسابقه. این انقلاب سرمایه‌گذاری خودجانبان و خودتجدیدگری بود که در اوایل دهه 1980 توش و توانش را از دست داد.

بنابراین سؤالمان را تکرار میکنیم: کجاست آن انقلاب کشاورزی - ملغمهای متهورانه از ابداعات فناورانه و چپاول نواستعماری - که کارگران «کارگاههای جهان امروز» را غذا دهد؟ مجمل و مختصر پاسخ داده میشود که این انقلاب، انقلابی واحد نیست. هرگونه احیای مجدد انباشت جهانی به جفت و جور شدن چپاولگری و بارآوری وابسته است - و من صرفاً از گسترش بازرگانی سخن نمیگویم. اما امروزه دیگر فضایی برای چپاولگری وجود ندارد زیرا تمامی فضاها چپاول شده‌اند. میتوان به پاتوقهای قدیمی بازگشت؛ اما این کار کمابیش مثل آن است که در عرض یک روز دو بار به یک پمپ بنزین دستبرد بزنیم. بار دوم هم چیزی گیرتان می‌آید، اما نمیتواند خیلی باشد.

## 1

از این لحاظ، امروز چگونه باید مسأله ارضی را از چشمانداز چرخه‌ی بلند مدت انباشت جهانی و تاریخ محیطی آن معنا کنیم؟ برآورد من از مطالعه در مورد برگهای چای این است که در مسیر تکامل جهان، حرکت مکانی کشت و زرع به سوی موقعیتی مرکزی اتفاقی نیست. آن هم نه فقط به معنای

اقتصاد سیاسی به قول مک میشل «رژیم شرکتی مواد خوراکی»، بلکه همچنین به عنوان لولایی که مهمترین بحران بومشناختی جهانی، بر پاشنه‌ی آن میچرخد و تشدید می‌شود.<sup>3</sup> در عصر تولد سرمایه‌داری نیز، مسأله‌ی کشاورزی به طور مشخص اما به گونه‌های پیش پا افتاده در دل انباشت جهانی قرار داشت این عصر دنباله‌ی بحران فئودالیسم اروپایی در طول قرن بزرگ چهاردهم (1290-1450) بود. باید توجه داشت که این بحران به یک میزان به بومشناسی سیاسی و اقتصاد سیاسی نظام فئودالی وابسته بود تفاوت در این است که ابداع یک سرمایه‌داری نوظهور در نخستین کشورهای تکامل سرمایه‌داری بر جهانی اتکا داشت که عمدتاً خشونت فرم کالایی را تجربه نکرده بود.

بباید کارمان را با بدیهیات شروع کنیم. مسأله‌ی ارضی مسأله‌ی طبیعت است؛ بنابراین مسأله‌ی بحران بومشناختی جهان مدرن نیز هست. کارل کائوتسکی، سوسیالیست آلمانی قرن نوزدهمی دریافت که مسأله‌ی ارزش به معنای مارکسی عبارت، در واقع با آنچه که او «استثمار مادی» مینامید در هم تنیده‌اند کائوتسکی اینچنین استدلال می‌کند: «استثمار کشاورزی به لحاظ قانون ارزش، به استثمار مادی و به فقیرسازی زمین منجر خواهد شد و در نهایت موجب می‌شود که کمبود دائمی و فزاینده‌ی مواد غذایی از حاشیه‌ها بیرون بزند.» کائوتسکی با الهام از مارکس چنین ادامه می‌دهد: «پیشرفت تکنیکی کشاورزی به «جبران کمبود ربطی ندارد. ذات این پیشرفت عبارت است از بهبود تکنیک‌های چلاندن مرغوبیت زمین»<sup>4</sup>

جان بلامی فاستر این جنبش را «شکافی سوخت و سازی» مینامد که به وسیله‌ی آن، آنتاگونیسم شهر-حاشیه به ساختار بومشناختی-جغرافیایی تعیینکننده‌ی سرمایه‌داری تبدیل می‌شود.<sup>5</sup> ذات شکاف سوخت و سازی؟ بهره‌کشی بی‌دوام از غذا و منابع، که به موجب آن محصولات حاشیه به شهرها سرازیر میشوند آن هم بدون هیچ التزامی به بازگشت محصولات فاسد به مسیر تولید. شکاف سوخت و سازی اختراع سرمایه‌داری نیست. سرمایه‌داری صرفاً حجم عظیم استثمار مادی را انقلابی کرده است. آن هم با جهشی بزرگ به جلو در مقیاس و سرعت دگرگونی‌های محیطی. این جهش از قرن شانزدهم به این سو در بخش‌های سرنوشت‌سازی چون شکر، نقره و متالورژی، تیرچه و الوار و دیگر محصولات جنگلی واضح و عیان بود. سرمایه‌داری طی چند دهه کاری را به سرانجام رسانده است که جامعه‌ی فئودالی چندین و چند دهه به خود مشغول کرده بود. بحران بومشناختی که پس از دهی 1520 پدیدار شد هم مبتنی بر گسترش جهانی بود و هم در واقع آن را ناگزیر می‌ساخت. دم زدن از کاشت نیشکر یا استخراج نقره یا صادرات الوار در این عصر، به معنای ارجاع دادن به رونق منطق‌های شهرها یکی از پی‌گیری است؛ و خود این حرکت متوالی، گسترش جغرافیایی نظام کالایی را نشان می‌دهد.<sup>6</sup>

آنچه کائوتسکی پیشنهاد می‌کند و فاستر نیز بسطش می‌دهد عبارت است از بازخوانی جغرافیایی و همه‌جانبه‌ی مسأله‌ی ارضی؛ همچنان که ما نیز می‌خواهیم آن را طی قرن بزرگ بیستم مورد مذاقه قرار دهیم. ما بر آنیم که مسأله‌ی ارضی را در سه وجه بنیادی‌اش بشناسیم: یک) نفوذ مناسبات سرمایه‌دارانه در کشاورزی؛ دو) سهم کشاورزی در تکامل سرمایه‌داری به مثابه‌ی یک کل؛ سه) نقش طبقات کارگر - کشاورز در مبارزه برای دمکراسی و سوسیالیسم.<sup>7</sup> به باور من راه بنیادی چهارمی نیز وجود دارد مسأله‌ی ارضی به مثابه‌ی مسأله‌ی بومشناختی. مفهوم راه چهارم عمیقاً با سه راه دیگر در هم تنیده است اما تاکنون قدر و اهمیت آن به صورت عادلانه‌ی شناخته نشده است. این چهار شیوه برآمده‌ای مجزا نیستند و هیچ کدام را نمیتوان جدای از سایر موارد توضیح داد. آنها با وام گرفتن از عبارت دقیق مارکس، یک «کل ارگانیک» هستند. انتقاد کائوتسکی از بهره‌کشی مادی کشت و زرع، بر روی جریان مادی نابرابر و فرساینده‌ی تضاد لایه لایه‌ی شهر-حومه (شفاق سوخت و سازی فاستر) بنا شده است. این نقد، حواس را به سمت گرایش بحران بومشناختی اساسی سرمایه‌داری سوق می‌دهد: انباشت پاینانپذیر سرمایه، به طور ضمنی به فتح بی‌پایان زمین اشاره دارد و در واقع آن را ضروری می‌سازد. ابتدا منطق به گسترش بیکران اشاره می‌کند، سپس واقعیت محدودیتهای محرز را به اثبات میرساند.

بحث من این است که سرچشمه‌های بحران بومشناختی جهانی امروز را باید در پاسخ‌های غیر عادی قشر حاکم اروپا به بحران بزرگ قرن چهاردهم (از 1290 تا 1450) یافت. در واقع توازی چشمگیری

– میان نظام-جهان امروز و وضعیت غالب اروپای عموماً فنودال در سرآغاز قرن چهاردهم وجود دارد رژیم کشاورزی که زمانی در به بار آوردن سودهای قابل توجه استعداد فراوانی داشت، دچار رکود، گردید؛ لایهای رشدیابنده از جمعیت در شهرها زندگی میکردند؛ شبکههای عریض و طویل داد و ستد مراکز اقتصادی پرت-افتاده را به هم مرتبط میساختند؛ تغییرات آب و هوایی فشار بر نظم ارضی-جمعیتشناختی را شروع کرده بود که در شرف ترکیدن بود؛ استخراج منابع (برای مثال نقره و مس) با دشواریهای تازه دست و پنجه نرم میکرد و سودآوری به بنبست رسیده بود. در قرن چهاردهم، بعد از گذشت شش قرن توسعهی پایدار دیگر روشن شده بود که اروپای فنودالی به مرزهای تکامل خویش رسیده است. آن هم بنا به هزاران هزار دلیل در رابطه با محیط فنودالیسم، بیکربندی قدرت اجتماعی و مناسبات میان این دو

آنچه که در پی قرن چهاردهم آمد، خواه بیواسطه خواه به تدریج، تولد سرمایهداری بود. با این همه، بدون توجه به هر تفسیر خاصی، بدیهی است که قرون پس از 1450، عصری از دگرگونی بنیادی محیط را آشکار کردند. بدون شک این محیط کالا-محور و گسترده بود: ترکیبی نابرابر، لرزان و پویا از اقتصادهای ارباب-رعیتی و سرمایهداری – این یکی از منابع پویایی اولیهی سرمایهداری بود.

رژیم بومشناختی سرمایهداری متقدم همچون سایر رژیمها، در میان انبوهی از تعارضات گیر افتاده بود این موضوع در اواسط قرن هیجدهم عیان شد. انگلستان یک شبه از بزرگترین صادرکنندهی حیوانات به بزرگترین واردکنندهی حیوانات تبدیل شد. این امر به کساد کشاورزی انگلیس انجامید. اشرافیت زمیندار داخل کشور، به تک و تا افتاد تا با حصارکشی از در جبران مافات درآید؛ آن هم با چنان سرعتی که در تمام قرون گذشته هرگز دیده نشده بود. در خارج کشور، انقیاد ایرلند به طمع صادرات کشاورزی تشدید شد. نخستین رژیم بومشناختی سرمایهداری که در طول قرن بزرگ شانزدهم شکل گرفته بود، پا به عصر بحران خویش گذاشت. گرچه سرمایهداری داری متقدم را «بازرگانی» میخوانند، اما در عین حال به نحو فوقالعادهای تولیدگرا و پویا نیز بود، به طوری که از ارزان خریدن و گران فروختن بسیار فراتر رفت – سرمایهداری متقدم نظام ارضی-بومشناختی گستردهای را خلق کرد که وسعت جغرافیایی آن بیسابقه بود و از شرق بالتیک تا پرتغال، از جنوب نروژ تا برزیل و حوزهی دریای کارائیب کشیده شده بود. این نظام طی قرون متمادی مازاد ارضی-استخراجی را توسعه داد، به عبارت دیگر این نظام لمحهای از پیشرفت سرمایهداری بود – گاهی اسمیتی گاهی نه؛ اکثرأ ملغمهای از بازار، طبقه و دگرگونیهای محیطی در تبلوری تازه از فرایند و قدرت بومشناختی

با این حال در میانهی قرن هیجدهم این رژیم جهان خود را در پای توفیقاتش قربانی کرد. نه فقط در انگلستان بلکه در سرتاسر اروپا و حتی در امتداد آند و اسپانیا، محصولات کشاورزی ته کشید؛ این خود تجلییی از بحران جهانی و یا یکی از علتهای آن بود. از منظر من این بحران، نه بحران کرهی زمین به معنای ایدئالیستی آن، بلکه بحران سازماندهی جهانی سرمایهداری متقدم بود. آن هم نه فقط به عنوان اقتصاد جهانی بلکه به عنوان بومشناسی جهانی. زیرا حتی بسیاری از چپها، سرمایهداری را طوری در نظر میگردانند که گویی بر روی طبیعت عمل میکند نه در آن.<sup>8</sup> این بحران بزرگ بومشناختی جهانی بعد از 1750 را میتوان به عنوان نخستین بحران محیطی تکاملی سرمایهداری توصیف کرد. بحرانهای تاریخساز بومشناختی که گذار از فنودالیسم را مشخص کردند، حسابشان کاملاً از این یک جداست. این بحران با دو موج بزرگ و پی در پی فتوحات جهانی حل و فصل شد – یعنی تبدیل آمریکای شمالی و هند به دو عرضهکنندهی بزرگ مواد غذایی و منابع طبیعی و پس از آن، در اواخر قرن نوزدهم، غصب استعماری جنوب شرقی آسیا، آفریقا و چین.

## 2

مردم هنوز هم، ریشهی بحران زیست محیطی امروز را در انقلاب صنعتی میجویند. این نظر، بیش از هر چیز دیگری با ایمانی بنیادین به پیشرفت تکنولوژیک جور در میآید. اما به نظر من، با توجه به تاریخی که در دسترسمان هست، بسیار سودمندتر خواهد بود اگر انقلاب صنعتی را به عنوان راهحلی برای

بحران قبلی بومشناختی مدرن در نظر بگیریم. و همچنین به عنوان یک چاشنی انفجاری که بار دیگر طبیعت جهان را از نو میسازد. انقلاب صنعتی صرفاً تکاملی نبود که رژیمهای بومشناختی سرمایه‌داری متقدم را به نابودی کشاند؛ بلکه در دل این انقلاب، جغرافیای گسترده‌ی تولید ناکافی غذا حک و ثبت شده بود. این دو مورد به یک اندازه آزادیبخش و محدودیت‌ساز بودند. از نظر من، بازخوانی واقعیت تاریخی به این شیوه، امکانات بیشتری برای درک بحران بومشناختی کنونی در اختیار ما میگذارد. در حالیکه طبق عادت معمول از معجزات تکنولوژیک دو قرن گذشته تجلیل میشود، در همان اوایل دهه‌ی 1860 آشکار شد که همه‌ی ترقی‌ات در بهره‌وری منابع، مستلزم هدرده‌ی متمرکز منابع بزرگتری است. بازار جهان مدرن این‌گونه کار میکند و رو به سوی ولخرجی دارد نه حفاظت از منابع طبیعی. در عصر صنعت، معجزات تکنولوژیک، دقیقاً همچون عصر سرمایه‌داری متقدم، به توسعه‌ی جغرافیایی متکیاند فشار برای حصارکشی مناطق تازه‌ای از این سیاره و فشار برای نفوذ عمیق‌تر در سوراخ‌های زندگی اجتماعی و بومشناختی بی‌هیچ کاهشی ادامه یافته است. (احیای علاقه به «حصارهای نو» گواه این ادعاست.) به همین سیاق، شیرجه‌ی رادیکال به اعماق زمین برای استخراج زغالسنگ، نفت، آب و دیگر منابع استراتژیک. این رژیم بومشناختی یا به محدوددهایش رسیده است و یا به زودی خواهد رسید صداقت زمینشناختی در بحث «پیک نفت» هر چه که باشد، واضح است که رژیم بومشناختی تحت رهبری آمریکا که وعده‌ی نفت ارزان میداد - و به مدت نیم قرن آن را تأمین کرد - کارش به پایان رسیده است.

از این نقطه‌نظر است که بررسی بحرانهای قبلی میتواند به ما کمک کند تا خطوط اصلی بحران بومشناختی جهانی کنونی را تشخیص دهیم. به نظر میرسد در جهانی با مرزهای جغرافیایی محرز، دیگر نمی‌توان بحران را با تصرف قهرآمیز زمین حلّ و فصل کرد. مادامی که زمین و نیروی کار جدید در آنسوی مرزهای سرمایه موجود باشد، میتوان تعارضات اجتماعی-بومشناختی نظام را تسکین داد. اما در قرن بیستم تمامی امکانات برای استعمار مناطق خارجی به پایان رسیدند. سرمایه ناچار است استراتژیهای استعمار «داخلی» را دنبال کند. میتوان رشد انفجاری گیاهان و حیوانات «اصلاح نژادی» را در زمره‌ی این استراتژیها گنجانده؛ همچنین حفر هر چه عمیق‌تر دوردست‌ترین مناطق برای استخراج نفت و آب احتمالاً منحوس‌ترین استراتژی عبارت است از تبدیل بدن انسانها به کیسه زباله‌های سمی برای انبار انواع و اقسام مواد کشنده و سرطانزا - مخصوصاً بدن زنان، مردم رنگینپوست، کارگران و کشاورزان.<sup>9</sup>

این پیشرفت‌ها به صورت همزمان هم نو هستند و هم نو نیستند. بسیاری از شاهدان بزنگاه کنونی، دقیقاً همین دیالکتیک میان پیوستگی و گسست را در نیافته‌اند. مطمئناً رسیدن به مؤلفه‌های تقریبی انحطاط زیستی دوره‌ی معاصر - سیاستهای دولت، شرکت‌های چندملیتی، سازمانها و توافقنامه‌های بازرگانی بین‌المللی و غیره - ناشی از قصور تحلیل نیست. اما به قدر کافی به این وظیفه توجه نشده است که این مؤلفه‌ها بایستی به صورتی نظاممند و کمابیش تاریخی در جای درست خود قرار گیرند. این خود بدان معناست که ما به جای تمامیت مشخص، کارمان را با انتزاعیات به پایان برده‌ایم. «طوری که انگار وظیفه‌ی ما برقراری تعادل دیالکتیکی مفاهیم بوده است نه به چنگ آوردن مناسبات واقعی!»<sup>10</sup>

این موضوع ضرورتی بیچون و چرا دارد. اکنون دیگر همه پذیرفته‌اند که اقتصاد جهانی به مرزهای خود رسیده است و در فراسوی آن مجموعه‌ی کاملی از سرحدات بومشناختی وجود دارد. بحران جهانی بومشناختی امری محتمل‌الوقوع نیست بلکه همانکون رخ داده است. ما بنا به تعهدمان نسبت به درک نقطه‌ی عطف امور انسانی، می‌کوشیم تا در رابطه با چشمانداز تاریخی جهانی‌سازی به بینشی روش‌شناختی برسیم. می‌کوشیم تصویری جهانی-تاریخی از پویاییهای عصر حاضر به دست دهیم، زیرا این کار مؤثرترین وسیله برای تشخیص امر نو از کهنه است. به نظر میرسد سه پرسش عمده‌ی حیوانی در این دوره به طور استثنایی راه‌گشاست: انباشت چیست؟ چرخه (Giovanni Arrighi) آریگی چیست؟ نو چیست؟ آن هم وقتی که سرنوشت تمدن بشری منوط پاسخی است که ما بدین عصر فاجعه میدهیم.<sup>11</sup> ما تحولات بومشناختی امروز را در الگوهای بلندمدت و بزرگ-مقیاس تکامل و بازگشت در جهان مدرن مد نظر قرار میدهیم. شاید با این کار بتوانیم تمایزات نابودی قریبالوقوع زیست‌بوم را تشخیص دهیم. بدین معنی، نخستین قدم عبارت است از ترسیم موقعیت مناسبات بومشناختی در درون اقتصاد

«سیاسی سرمایه‌داری – نه فقط به صف کردن مفاهیم تحولات بومشناختی در طول مفاهیم اقتصاد سیاسی بلکه بازرنگری در مقولات بنیادی اقتصاد سیاسی از منظر هستی‌تاریخی دیالکتیک طبیعت و جامعه

به محض آنکه مناسبات بومشناختی تولید به کار بسته شوند، یکی از مهمترین چیزهایی که آشکار خواهد شد تولید رژیمهای اجتماعی-بومشناختی، هم در مقیاس محلی و هم در مقیاس جهانی است. این کار در بدو امر، انباشت سرمایه را صرفاً از تعارضات خود-تحدیدگر آزاد خواهد کرد؛ یعنی مناسباتی که در تنگناهای تازه برای آدمی انباشت به اوج خود میرسند. در نتیجه چرخه دوباره شروع خواهد شد. این امر به زبان تاریخی مستلزم مناسبات هر دم فشرده‌تر و توسعه‌یافت‌تر میان سرمایه، نیروی کار و طبیعت بیرونی است.<sup>12</sup> ما نمی‌گوییم که تاریخ محیطی سرمایه‌داری طبق الگویی عادت‌واره، تکراری یا جهانی است؛ بلکه می‌گوییم تعارضات این نظام، تنها از طریق تقویت تضاد بنیادیش، یعنی تقویت کار در برابر سرمایه حل خواهد شد. یقیناً این نکته جای بحث دارد اما چنین به نظر میرسد که توسعه‌ی جهانی در بلندمدت، همواره مسأله‌های محوری بوده است. به هیچ وجه روشن نیست که سرمایه‌داری بتواند با تکیه بر زد و بندهای درونی نجات پیدا کند.<sup>13</sup> این رویکرد تاریخی ما را به صورت‌بندی سودمندتری از بحران بومشناختی» نزدیک خواهد کرد و ما را به ایده‌ی اشکال چندگانه‌ی بحران بومشناختی جهان» مدرن، در گذشته، حال و آینده‌اش خواهد رساند.

### 3

بحرانها جنبش‌هایی‌اند که خیلی بیش از آنکه بتوان حلشان کرد پدیدار میشوند. با این حساب برداشت من از پرسش سختی که امروز رودرروی جهان قرار گرفته، چنین چیزی است: ما چگونه میتوانیم طوری به جنبشهای گوناگون پاسخ دهیم که به نفع «نظرگاه کل‌نگر»، هم وسوسه‌های محلی‌گرایی انتزاعی را رد کند و هم بر جهانی‌گرایی انتزاعی فائق آید؟ به ضرس قاطع، تمامیت نه مقیاسی جهانی است و نه ترکیبی از چیدمانهای محلی و منطقهای. تمامیت بیش از هر چیز غنای چند سطحی کل است که قوانین غیر«آهنین» حرکت بر آن حاکمند. همانطور که انگلس در نامهای مورخ 1873 به مارکس نوشت «تنها در حرکت است که آشکار میشود بدن چیست.» و ظیفه‌ی پیشاروی ما دقیقاً عبارت است از بازشناسی انواع و اشکال مختلف» حرکت بحرانی که هم اکنون پدیدار شده است. بحرانی که این بار، نه تنها» متضمن بحران نهایی سرمایه‌داری است، بلکه مرگبارترین تهدید برای زندگی بشر نیز به شما می‌رود.

پانوشتها:

1. George Lukács, *History and Class Consciousness* (MIT Press, 1971).
2. Tony Smith, *New York Times*, October 14, 2003.
3. Philip McMichael, "Global Development and the Corporate Food Regime," *Research in Rural Sociology and Development* 11 (2005): 269–303.
4. Karl Kautsky, *The Agrarian Question* (Zwan, 1988 translation of 1899 original), 214–15.
5. John Bellamy Foster, "Marx's Theory of Metabolic Rift," *American Journal of Sociology* 105 (1999), 366–405.
6. Jason W. Moore, "Nature and the Transition from Feudalism to Capitalism," *Review* 26, no. 2 (2003): 97–172; "The Modern World-System as Environmental

History?,” *Theory & Society* 32, no. 3 (2003): 307–77; and *Ecology and the Rise of Capitalism*, doctoral dissertation, Univ. of California, Berkeley, 2007.

7. On this, see especially, Terry J. Byres, *Capitalism from Above and Capitalism from Below* (Macmillan, 1996); and Henry Bernstein, “Changing Before Our Very Eyes,” *Journal of Agrarian Change* 4, no. 1–2 (2004).

8. Jason W. Moore, “Capitalism as World-Ecology,” *Organization & Environment* 16, no. 4 (2003): 431–58.

9. See Devra Davis's fine book, *The Secret History of the War on Cancer* (Basic, 2007).

10. Karl Marx, *Grundrisse* (Vintage, 1973), 90.

11. Giovanni Arrighi, *The Long Twentieth Century* (Verso, 1994).

12. Jason W. Moore, “Environmental Crises and the Metabolic Rift in World-Historical Perspective,” *Organization & Environment* 13, no. 2 (2000): 123–57.

13. David Harvey, *The New Imperialism* (Oxford University Press, 2003).